



شماره ۳۷ | هفته اول آذر ۹۸ @AzzahraaMaktubat

نشریه فرهنگی هیأت الزهرا (س) دانشگاه صنعتی شریف



مسئله حقیقت

نگاهی به یک تحریف عقیدتی در اسلام؛
انگارهای به نام «اسلام رحمانی»

این شماره از حیات تقدیم می‌شود به شهدای امنیت، شهیدان فتنه آبان ۹۸

ساعت ۱ و ۱۵ دقیقه بعد از ظهر. حالا دیگر به خوابگاه رسیده‌ام. هم‌اتاقی‌ام، محمد، بعد از سلام چیزی می‌گوید که افکارم از اصفهان ۵۰۰ کیلومتر می‌پیمایند و به تهران بازمی‌گردند. «ساعت سه از دم سردر می‌ریم معراج الشهدا. دو تا شهید آوردن برای وداع. میای؟». دوست ندارم باور کنم پشت این سؤال، همان مفهومی نهفته‌است که در ذهنم می‌گذرد. «شهید از همین دو سه روز گذشته؟» و بعد از جواب مثبتش، دیگر انگار چیزی نمی‌شنوم. زنگی به خانه می‌زنم و می‌گویم به جای امشب، احتمالا فردا صبح می‌روسم. (متن کامل را در صفحه آخر نشریه بخوانید)

نشریه فرهنگی - اجتماعی هیأت الزهرا(س) | شماره سی و هفتم | هفته اول آذر ماه ۹۸ | ارتباط با نشریه: AzzahraaMaktubat@gmail.com

صاحب امتیاز: هیأت الزهرا (س) سردبیر: مهدی فخرآبادی صفحه‌آرا: محمدمهدی تیمورپور ویراستار: محمدحسین قیصریه

مدیرمسئول: امیرحسین زیاری جلد: محمدجواد استقامت همکاران این شماره: علی لطفی، مهدی فخرآبادی، محمدمهدی زینلی، سجاد ریحانی، محمدمهدی تیمورپور، محمدحسین قیصریه، سعید بهنود، بهاره لطفعلی‌پور، محسن کثیری، محمد آیزدخواه، نسترن شبیری، زینب شعبانی، محمدمهدی گرچی، محمدعلی سیف‌کاشانی، محمدامین مودی و علیرضا مجیری

پاسخ...

به یاد شهیدان فتنه آبان ۹۸

پرده اول:

سه‌شنبه ۲۸ آبان ۹۸

ساعت ۱ بعد از ظهر. از دانشگاه راه می‌افتم. به اصفهان فکر می‌کنم. سه هفته‌ای می‌شود که نرفته‌ام و احتمالا چند ساعت دیگر در اصفهانم. ظاهرا در هفته گذشته، حسایی تغییر کرده‌است. از مغازه‌های غارت و ویران‌شده و میله‌های کنده‌شده خط اتوبوس‌های BRT تا ساختمان مخابرات آتش گرفته و حدود چند صد میلیارد تومان خسارتی که به این شهر وارد شده‌است. به اینترنت قطع شده فکر می‌کنم. برای همه هزینه برداشته‌است. از شرکت‌ها و آزمایشگاه‌ها تا استادها و دانشجویان. به فکر کیستی مقصر هستیم. فقط دشمنان خارجی‌اند یا داخلی‌هایی هم دستی درون کار دارند؟ اصلا حالا که اینطور شده، صف اشرار و اراذل را چگونه از مردم جدا کنیم که این غائله پایان بیابد و گلولی مقصران را با اطمینان بگیریم؟

پرده دوم:

ساعت ۱ و ۱۵ دقیقه‌ی بعد از ظهر. حالا دیگر به خوابگاه رسیده‌ام. هم‌اتاقی‌ام، محمد، بعد از سلام چیزی می‌گوید که افکارم از اصفهان ۵۰۰ کیلومتر

می‌پیمایند و به تهران بازمی‌گردند. «ساعت سه از دم سردر می‌ریم معراج الشهدا. دو تا شهید آوردن برای وداع. میای؟». دوست ندارم باور کنم پشت این سؤال، همان مفهومی نهفته‌است که در ذهنم می‌گذرد. «شهید از همین دو سه روز گذشته؟» و بعد از جواب مثبتش، دیگر انگار چیزی نمی‌شنوم. زنگی به خانه می‌زنم و می‌گویم به جای امشب، احتمالا فردا صبح می‌روسم.

پرده سوم:

ساعت ۳ و ۴۵ دقیقه‌ی بعد از ظهر. وارد معراج الشهدا می‌شویم. حلقه می‌زنیم و خانواده شهدا می‌آیند. برای شهید رضایی پدر و مادر و برای شهید ابراهیمی، پدر، مادر، همسر و آن مرد ۶ ساله... همان مرد ۶ ساله‌ای که «یا حسین (ع)»ها و گریه‌ها از آمدن او شروع شد. همان مرد ۶ ساله‌ای که در آغوش پدربزرگ و به استواری پدربزرگ، نشسته بود. همان مرد ۶ ساله‌ای که وقتی پیکرها را آوردند، همه‌ی نگاه‌ها به او و مادرش بود. همان مرد ۶ ساله‌ای که میکروفون را گرفت و بالای سر پدر نوحه کربلا و شام خواند. همان مرد ۶ ساله‌ای که می‌خواهد پدر بشود و «پدر» بشود...

#امری به معروف و نهی از منکر #هم‌خانواده‌ایم

پیاده بشم و با یک ماشین دیگه خونه میرم. هزینه‌ش به این می‌ارزه که سه روز بعد شهادت امامی که هدف قیامش رو «احیای امر به معروف و نهی از منکر» می‌دونه ساکت بشنیم و بی‌تفاوت به جامعه‌ام باشم. بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم گفتم و نیم‌خیزشدم که تذکر بدم؛ با کلی استرس و تپش قلب و کلی شک و تردیدی که این عقل مادی‌گرا داشت تو ذهنم ایجاد می‌کرد که: آیا الان شرایط شرعی همه برقراره؟ آیا احتمال اثر می‌دی یا نه؟ اصلا بیا سرچ کنیم ببینیم شرایط نهی از منکر چیه؟ یا این که اصلا این منکر بالاتره یا فساد اقتصادی‌ای که خیلی جاها رو پر کرده؟ یا این که اصلا مگر وظیفه تونه؟ مگه کار تو این نیست که درس بخونی و با علمت بقیه رو به دین دعوت کنی؟ یا این که اصلا از کجا معلوم حجاب اجباری درسته و از این حرفا و کلی راه فرار دیگه... نیم خیز شدم، اول کیف رو پام مانع شد. نشستیم و کیف رو کنار گذاشتیم، دوباره نیم‌خیز شدم؛ دیدن خالکوبی روی بازوی دوستمون و هم زمانیش با تعریف کردن یک مطلب خنده‌دار توسط خانمش و خنده این دوستمون داشت شلم می‌کرد که دیگه دستم رو انداختم روی شانه عزیزمون تا دیگه راهی برای برگشت برام نمونه. برگشتند و گفتند که بله؟ با صدای خیلی آرام گفتم که امکانش هست به خانمتون بفرمایید که حجابشون رو سر کنند؟ خیلی راحت گفتن بله و برگشتن به خانمشون گفتن که روسریت

یک کوینز کوچک بود!

دانشجوی دانشکده مکانیک:

چند دقیقه پیش سوار اتوبوس شدم به سمت خونه. جمعه ظهرها خلوت‌ترین زمان اتوبوسای به سمت منزل‌مونه، جوری که قسمت عقب اتوبوس که بخش آقایونه، کلا ۴ - ۵ نفر نشستن. اما اصل ماجرا یک آقا و خانمی بودن که دو تا صندلی جلوی بنده نشسته بودن. وقتی وارد اتوبوس شدم و موقعی که از کنارشون رد شدم تا بهترین صندلی خالی رو پیدا کنم، دیدم که خانم حجابش رو کنار انداخته و با همسرش در حال صحبت. نشستیم. اول خودم رو به ندیدن زدم. دیدم مرد ۴۰ ساله کنارم مدام دزدکی به این زوج نگاه می‌کرد و بعد نگاهش رو می‌دزدید، شاید در دلش یه فحشی هم می‌داد، ولی در ظاهر خبری نبود. پیرمرد چند صندلی جلوتر که پیرهن مشکی امام حسین (ع) هم پوشیده بود، همین طور! مدام نگاه می‌کرد و بعد با نگاهش حسرت می‌خورد و احتمالا می‌گفت که عجب روزگاری شده! یا این که زمان شاه اصلا این طور نبود و همه حیا رو رعایت می‌کردن و از این حرفا، یا این که ای جمهوری اسلامی چی کار کردی و ... به آینه جلوی اتوبوس نگاه کردم که راننده تو ماشین به که به این زوج عزیز تذکری بده که رعایت بیشتری بکنن یا نه. دو سه دقیقه‌ای که داشتم به این چیزها فکر می‌کردم، به اندازه چند ساعت گذشت. دست آخر گفتم نهایتا جروبحثی می‌شه و مجبور می‌شم





اسلامی که اسلام نیست

«ولش کن به ما چه؟ مهم اینه دلش پاک باشه. چرا میخوایم تصویری خشن از اسلام نشون بدیم؟ واقعا خدا یه نفر رو به خاطر یه نماز نخوندن یا دو تا تار مو می اندازه تو آتیش؟ چرا ما میخوایم همش با کشورهای دیگه دربیفتیم؟»

این پرسش‌ها و پرسش‌های مشابه را بسیار شنیده‌ایم و شاید حتی برخی از آن‌ها برای ما هم سوال باشد. اما سرچشمه این پرسش‌ها از کجاست؟ پاسخ این پرسش‌ها چیست؟

اسلام، دینی کامل، فراگیرنده و جوابگوی تمام نیازها و مشکلات بشریت چه در دنیا و چه در آخرت است. در نتیجه دربرگیرنده وجوه مختلفی است. هم مؤمن در اسلام تعریف شده و هم کافر؛ هم دارای بهشت است و هم دارای جهنم. هم برای برخی گفته:«عاقبه امرها خسرا» و هم برای عده‌ای گفته:«جزاؤهم عند ربهم جنات عدن». مؤمنین و غیر مؤمنین را یک‌جور به حساب نیاورده؛ «افمن کانَ مُؤمناً کمَن کانَ فاسقاً لایستوون». و خدای متعالش، هم رحمان و رحیم است و هم «الشدالمعاقبین».

اما امروزه برخی تصویری از اسلام ترسیم می‌کنند که از طرفی همه اسلام را در بر نمی‌گیرد و با آن مواجهه گزینشی می‌کند و از طرف دیگر با حفظ برخی ظواهر، باطن و حقیقت اسلام را تماماً تغییر داده‌است. تصویری که سعی دارد تا حد امکان به مذاق هرکس و ناکسی خوش بیاید. همچنین با شعارهای به ظاهر اسلامی، تلاش می‌کند خود را به اسلام حقیقی به جامعه تحمیل کند.

مضامین این تصویر بیشتر مربوط به امور شخصی و فردی است و درباره امور اجتماع و رابطه انسان با اجتماعش نظر دیگری دارد. از دید آن، تعیین‌کننده نهایی و عمده، دین الهی نیست. باید نگرِیست و دریافت که مطلوب عموم جامعه چیست؟ برخلاف اسلام حقیقی هر گونه واکنش و نظر در مقابل کارها و ایده‌های مخالف را کامل نفی می‌کند و معتقد به تسامح و تساهل در برابر آن‌ها است. تا جایی که حاضر است حتی به قیمت تغییر دین، افراد را جذب خود کند. معتقد است که حاکمیت، هیچ گونه حق ایجاد محدودیت ندارد و تنها وظیفه‌اش در زمینه فرهنگ، برقراری آزادی کامل در این عرصه است تا حقوق و آزادی‌های هیچ‌یک از گروه‌ها، سلب نشود.

این روزها در حرف‌ها و اظهارات از تعبیر «اسلام رحمانی» برای این تصویر استفاده می‌شود. تصویری که نه «اسلام» است و نه «رحمانی». در این شماره قصد داریم که با این اسلام و حرف حساب و ناحسابش در حیطه «فرهنگ» بیشتر آشنا شویم؛ با «حیات» همراه شوید.



تقبّل ا... لیبرال!

نگاهی به یک انحراف عقیدتی در دین؛ انگاره‌ای به نام «اسلام رحمانی»

خوشه‌چینی از مکاتب دیگر و تکمیل اسلام نباشیم. دوم

اینکه معارف مکاتب دیگر، باطل است و نمی‌توان آن‌ها را در کنار حقایق اسلام نشاند و مدعی بازسازی معرفت دینی شد، چون این بازسازی در واقع چیزی جز التقاط نیست. سوم اینکه اسلام، همه اسلام است و یک مسلمان باید به همه معارف آن متعهد و معتقد باشد و هیچ پاره‌ای از اسلام را بنا بر ملاحظات عصری یا شیفتگی نسبت به مکاتب دیگر، حذف نکند و در پی خوانش‌های تک‌بعدی و گزینشی از اسلام نباشد.

از آنجا که بحث درباره‌ی انگاره‌ی اسلام رحمانی، مجال وسیع می‌طلبد، در اینجا تنها به تبیین و نقد اوصاف و خصایص فرهنگی آن می‌پردازیم.

متاسفانه این دین منقضی شده است!

۱. اقلی و تاریخی بودن فرهنگ اسلامی

طرح ایده: این دیدگاه برآن است که اسلام در یک ظرف زمانی و مکانی تحقق یافته با مقتضیات آن تناسب داشته و از آن اثر پذیرفته است. جامعه‌ی قبیله‌ای هرگز با جامعه‌ی پیچیده‌ی معاصر قابل مقایسه نیست و نمی‌توان با همان الگوی نظری و عملی به تدبیر و تنظیم امورات اجتماعی

البته قائلان و عاملان انگاره اسلام رحمانی، تصریح به التقاط نمی‌کنند و از تلفیق اسلام با لیبرالیسم سخن نمی‌گویند، بلکه بیان می‌کنند که اسلام در ذات خویش مؤید همین مقولات و مفاهیم است و چنین قرائتی از اسلام، همان اسلام حقیقی و راستین است. ازاین‌رو، فضایی مبهم و غبارآلود پدید می‌آید که در آن، التقاط چندان آشکار نمی‌شود و به نام اسلام، حقیقت اسلام مسخ و زائل می‌گردد. درباره‌ی التقاط اسلام با مارکسیسم نیز همین مسیر پیموده شد. التقاط‌های دهه‌های چهل و پنجاه مدعی نبودند که از اسلام گسسته‌اند و آن را صواب نمی‌دانند، بلکه اسلام حقیقی را همان «اسلام انقلابی» معرفی می‌کردند و می‌گفتند اسلام در انقلاب و مبارزه و نبردهای مادی و طبقاتی منحصر است.

معضل درونی اسلام‌های التقاطی، چه اسلام انقلابی و چه اسلام رحمانی، به چند مسئله بازمی‌گردد. یکی اینکه اسلام یک مکتب جامع است و صفت جامعیت آن سبب می‌گردد که ما محتاج

پرونده ویژه

پرونده ویژه

نشریه فرهنگی - اجتماعی هیأت الزهرا(س) | شماره سی و هفتم | هفته اول آذر ماه ۹۸

پرداخت. بنابراین خواه‌ناخواه بخش‌هایی از آموزه‌ها و معارف اسلام رنگ تاریخی دارد و نباید آن‌ها را ابدی و فراتاریخی فرض کرد. در جامعه قبیله‌ای، درک و فهم انسان بسیار محدود و کم‌مایه بود و اسلام نیز باید با همین سطح معرفتی، همخوان می‌بود، اما انسان معاصر، تحولات بزرگ و چشمگیری را از سر گذرانده و یافته‌های تجربی و عقلی وی نشان می‌دهد که طرق کارآمدتر و موجه‌تری نیز برای تدبیر راهبردی جامعه‌ی انسانی وجود ندارد.

بدون تاریخ، بدون مرز

نقد ایده مولفه اول: اسلام، خود را تاریخی معرفی نکرده و تجدیدنظر در احکام و آموزه‌های خود را روا نداشته است. اسلام نه یک آیین محلی است و نه یک آیین تاریخی، زیرا اسلام بر فطرت الهی انسان منطبق است و موجبات شکوفایی آن را فراهم می‌کند و چون فطرت مقوله‌ای عام و فراتاریخی است، اسلام نیز دینی عام و فراتاریخی است و هرگز به اقلیم یا دوره‌ی تاریخی خاصی منحصر و محدود نیست. اسلام نگفته که پاره‌ای از احکامش تا مقطع تاریخی خاصی اعتبار دارد و از آن پس، انسان باید به یافته‌های تجربه و عقل خود رجوع کند و احکام دین را کنار بنهد، بلکه اسلام مدعی

است که کامل‌ترین و عالی‌ترین نسخه‌ی تدبیر فرد و جامعه است که تا ابد معتبر است. هیچ‌گاه قوای تجربی و عقلانی انسان قادر نیستند جایگزین آن شوند. انسان همواره محتاج هدایت وحیانی است و هراندازه نیز به تکامل تجربی و عقلی دست یابد، بازهم نمی‌تواند از وحی بی‌نیاز شود و از آن عبور کند. ختم نبوّت نیز به معنی پایان یافتن ضرورت انزال دین جدید است، نه پایان یافتن حاجت انسان به دین. انسان برای تدبیر جهان انسانی، همواره محتاج دین بوده است و خواهد بود.

به عقلانیت جمعی اقتدا می‌کنیم

۲. اکثریت‌مداری فرهنگی

دموکراسی از اصلی‌ترین و پربسامدترین مفاهیم سازنده‌ی انگاره‌ی اسلام رحمانی است. قائلان به اسلام رحمانی می‌گویند تدبیر فرهنگ با تکیه بر «استبداد» و «تحکم» صواب نیست، بلکه باید در همه‌ی امور، به عقلانیت جمعی رجوع کرد و برایند آن را ملاک قرار داد. تعیین‌کننده نهایی و عمده، نه دین الهی است و نه حاکمان و زمامداران هستند. در مورد این ایده در شماره بعدی حیات بیشتر صحبت خواهیم کرد.

هم‌سازی، هم‌تسلیم

۳. تساهل و تسامح فرهنگی

طرح ایده: تساهل و تسامح

در اصطلاح غربی آن، که «تُلرانس» خوانده می‌شود، به‌معنی تحمل کردن باورها و رفتارهایی است که از نظر فرد یا عده‌ای مطلوب و بجا نیست. تحمل و مدارا کردن در اینجا ملازمه‌ای با «پذیرش» ندارد، بلکه تنها واکنش حاد و منفی و خشونت‌آمیز نشان ندادن است. به این ترتیب، در نقطه‌ی مقابل تساهل و تسامح، «خشونت» قرار می‌گیرد. کسانی که قائل به تساهل و تسامح نیستند، باورها و رفتارهای مخالف مواضع خود را به‌شدت سرکوب می‌کنند و جامعه را دستخوش منازعات و کشمکش‌های فرساینده و حتی خون‌بار می‌نمایند. بنابراین نخستین حکمی که از ایده‌ی تساهل و تسامح استنتاج می‌شود، نفی زور، تحمیل، قهر و خشونت است. در هر جامعه‌ای، خُرده‌فرهنگ‌های مختلفی زندگی می‌کنند که با خُرده‌فرهنگ‌های دیگر و فرهنگ رسمی، فاصله‌ها و شکاف‌هایی دارند. (ادامه

این نوشتار را در صفحه ۳ بخوانید)

نشریه فرهنگی - اجتماعی هیأت الزهرا(س) | شماره سی و هفتم | هفته اول آذر ماه ۹۸



اسلام غرب‌زدانه!

نگاه به غرب را می‌توان به سه دستهٔ کلی تقسیم کرد: عده‌ای غرب گریزند؛ این تفکر معتقد است، غرب دارای روح و ذات و جوهری شیطانی است که نمی‌توان این روح را از دستاوردهای آن جدا کرد. پس تکنولوژی و مدرنیته که از دستاوردهای غرب است، مذموم و برای انسان خطرناک است. این تفکر در ایران به شدت متأثر از اندیشه‌های فیلسوف آلمانی، هایدگر، است. او غرب‌زدگی را نوعی تقدیر و سرشت تاریخی می‌داند و متاثران از او، حتی خود را غرب‌زده می‌دانند.

البته نگاه دیگری هم ذیل همین گروه وجود دارد که معتقد به راه استحالةٔ غرب است. یعنی تفاوتشان این است که این رویکرد، معتقد به آن تقدیر و در نتیجه انفعال نیست بلکه معتقد است می‌توان با نظام حق، نظام و آن ذات باطل را شکست داد.

دسته دوم نگاه گزینشی به غرب دارند؛ یعنی غرب هم چیز خوب دارد، هم چیز بد. ذات بد برای غرب قائل نیست. تکنولوژی غرب خوب است، می‌پذیریم؛ بر خلاف هایدگر که برای تکنولوژی ذات قائل است و آن را نوعی فهم تعرض‌آمیز از هستی می‌داند.

و اما دستهٔ سوم غرب‌پذیرند و نگاه مثبت به تمامیت غرب دارند. این نگرش، غرب را می‌ستاید و معتقد است همهٔ غرب خوب است؛ هم فرهنگش، هم فناوری‌اش باید از آن‌ها تقلید کرد. این دسته، غرب‌زده نه به معنایی که متاثران هایدگر معتقد بودند، بلکه غرب‌زده به معنای رایج و همان معنایی که جلال آل احمد می‌گوید، نامیده می‌شوند.

صاحب این تفکر سوم، اگر مسلمان دین‌دار باشد، می‌آید دین را با مفاهیم غربی مثل لیبرالیسم و راسیونالیسم و در یک کلمه با سکولاریسم ادغام می‌کند و نتیجه می‌شود اسلام رحمانی. اسلام را با ارزش های غربی داوری می‌کند. اسلام بنابر تعالیم ارائه شدهٔ آن و آیات کتاب آسمانی، دینی اجتماعی است و دارای برنامهٔ فرهنگی است. اما اسلام رحمانی از اسلام، دینی فردی و بی‌خاصیت و سکولار می‌سازد که شباهتی به اسلام ناب محمدی ندارد. در ادبیات امام(ره) کسانی که فرهنگ لیبرالی را در جامعه منتشر می‌کنند با افراطیونی که سرمی‌بُرد هیچ تفاوتی ندارند. جالب توجه است که حضرت امام(ره) در طول حیات شریفشان ده مرتبه از کلمهٔ «لیبرال‌ها» استفاده کردند که هر ده مرتبه در سال آخر عمر ایشان است و هر ده مرتبه در کنار کلمهٔ «لیبرال‌ها» از کلمهٔ «منافقین» استفاده کرده‌اند.

تقبّل ا... لیبرال!

قسمت دوم: نگاهی به تساهل و تسامح فرهنگی و بی‌طرفی فرهنگی حکومت، مولفه‌های سوم و چهارم اسلام رحمانی

(ادامه نوشتار از صفحه ۲)

حال اگر بنا باشد دگراندیشی و دگرباشی تحمل نشود و این گروه‌ها و اجتماعات در برابر یکدیگر، طریق تندروی و افراط را در پیش گیرند و به خشونت و نزاع فیزیکی رو آورند، انسجام و امنیت جامعه مخدوش خواهد شد. در عین حال، نمی‌توان همگان را به باورها و رفتارهای یکسان و مشابه نیز فراخواند و تکثر و چندپارگی را از جامعه زدود. بنابراین عاقلانه‌ترین راه این است که خُرده‌فرهنگ‌ها، یکدیگر را تحمل کنند و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و دوستانه را ترجیح دهند.

در ذات احکام‌بله، در مقام اجرا خیر

نقد ایده مولفه سوم: ایده‌ی تساهل و تسامح، مبتنی بر یک خاستگاه فلسفی است و آن این است که ارزش‌های فرهنگی، اموری سلیقه‌ای و دل‌خواهانه هستند و از هیچ واقعیت خارجی و نفس‌الامری حکایت نمی‌کنند. ازاین‌رو، صدق و کذب در آن‌ها راه ندارند و نمی‌توان برای اثباتشان، برهان اقامه نمود. برای هر فرد و گروه، خوب آن است که می‌پسندد و بد آن است که نمی‌پسندد. برخلاف علم، ارزش‌ها اموری نسبی‌اند و نمی‌توان از حاکمیت ارزش‌های واحد بر یک جامعه و هضم شدن تمام خرده‌فرهنگ در یک فرهنگ سخن گفت. این ایده آن‌گاه مطرح شد که در قرن هفدهم میلادی در مغرب‌زمین، فرقه‌های درون‌دینی و همچنین پیروان ادیان مختلف، بر سر باورها و رفتارهای دینی خود با یکدیگر به جنگ‌های مکرر و ویرانگر پرداختند، درحالی‌که این جدال‌ها و کشمکش‌های طولانی هیچ حاصلی دربرنداشت، مگر از دست رفتن جان انسان‌ها. در مقابل، متفکرانی تلاش کردند تا با مطرح و ترویج کردن ایده تساهل و تسامح، انگیزه منازعات و اختلافات را بزدایند و آرامش و ثبات را به جوامع غربی بازگردانند.

تساهل و تسامح فرهنگی به چند دلیل با تفکر اسلامی

قرآن کریم تصریح می‌کند که مسلمانان نباید از «حدود الهی» (که در قالب دین حق نازل شده است) تعدی کنند. اینکه اسلام شریعت «سهله» و «سمحه» معرفی شده است، به ذات تعلیم اسلام بازمی‌گردد، نه به مقام اجرای آن.

سازگار نیست. نخست اینکه معارف و ارزش‌های اسلامی، امری «مطلق» اند نه نسبی و سلیقه‌ای؛ به‌گونه‌ای که انسان در صورت التزام به این سلسله ارزش‌ها، به کمال و سعادت نائل می‌شود و نه ارزش‌های متضاد با آن‌ها. دوم اینکه اگرچه اسلام آیین محبت و مودت است، اما هرگز عقب‌نشینی از ارزش‌های اسلامی را تجویز نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد هیچ‌یک از آن‌ها حذف یا نادیده گرفته شود. فرد مسلمان به‌واسطه‌ی ایمان به خداوند، حق ندارد در هیچ‌یک از ارزش‌های اسلامی تجدیدنظر کند و از آن‌ها دست بکشد. قرآن کریم تصریح می‌کند که مسلمانان نباید از «حدود الهی» (که در قالب دین حق نازل شده است) تعدی کنند. اینکه اسلام شریعت «سهله» و «سمحه»

معرفیا شده است، به ذات تعلیم اسلام بازمی‌گردد، نه به مقام اجرای آن. تساهل و تسامح در اجرا و تحقق خارجی احکام و آموزه‌های اسلام، با تعبیری همچون «مداهنه» و «مصانهه» مذمت شده است. سوم اینکه اسلام مشتمل بر خشونت، جنگ و جهاد نیز هست و نمی‌توان این پاره از احکام اسلام را از آن حذف کرد و تنها بر مدارا، سازش، محبت و مهرورزی تکیه کرد. آری در اسلام، اصالت از آن رحمت و مودت است، اما در مواردی نیز اسلام خشونت را تجویز کرده است. بنابراین نه خشونت، فی‌نفسه امری مذموم است و نه رحمت، امری ممدوح، بلکه باید دید این دو، در مقابل چه کس یا کسانی قرار می‌گیرد؛ اسلام استفاده از خشونت را اصل قرار نداده، اما در مواردی که خشونت قانونی باشد، آن را نفی هم نکرده است.

«پیامبر اکرم(ص) وارد مکه شد و با مردمی روبه‌رو گردید که سیزده سال او را اذیت و تکذیب و شکنجه کرده و همه‌ی سختی‌ها را بر سر او درآورده بودند، اما به همه‌ی آن‌ها گفت شما آزادید. از آن‌ها انتقام نگرفت، ولی در همان سفر، پیامبر عده‌ای را به نام ذکر کرد و گفت هر کجا این‌ها را یافتید، بکشید. آنجایی که حکومت اسلام در مقابل زور و تجاوز و اغتشاش و تعدی از قانون قرار می‌گیرد، بایستی با قدرت، با قاطعیت، با خشونت (از اسم مطرح شد که در ترسید) رفتار کند، اما آنجایی که در مقابل آحاد مردم و برای کمک به مردم است، نه. آنجا رفتار عمومی حکومت اسلامی با مردم خود، با رفق و مداراست...»۲

چهارم اینکه حق‌انگاری ارزش‌های خویش، تلازم قطعی و همبستگی با خشونت و جنگ ندارد و چنین نیست که چون اسلام ارزش‌های خود را حقیقت مطلق و محض می‌شمارد، با پیروان سایر ادیان همواره نزاع و جنگ دارد. تعلیم اسلامی از مدارای فرق اسلامی با یکدیگر دفاع می‌کند و دلالت آشکار بر مطلوبیت هم‌زیستی مسالمت‌آمیز با پیروان اهل کتاب و حتی کفار معاهد دارد.

هدایت فرهنگی جامعه‌ممنوع!

۴. بی‌طرفی فرهنگی حکومت

طرح ایده: در انگاره اسلام رحمانی (همچون ایدئولوژی لیبرالیستی)، حکومت تنها موظف به برقراری آزادی و امنیت در عرصه فرهنگ است تا حقوق و آزادی‌های هیچ‌یک از گروه‌های فرهنگی، سلب و تضییع نشود، اما در قبال «هدایت فرهنگی جامعه به‌سوی ارزش‌های الهی» و یا به تعبیر امروزی، «به بهشت بردن مردم»، تکلیفی برعهده ندارد. حکومت فقط می‌بایست فضایی را در عرصه‌ی فرهنگ ایجاد کند که گرایش‌ها و سلایق فرهنگی گوناگون بتوانند در آن به فعالیت و تولید محصولات فرهنگی بپردازند، اما چنین نیست که حکومت یکی از سلایق و گرایش‌های فرهنگی را حق بداند و نسبت به نشر و ترویج آن در خود مسئولیت احساس کند. چراکه دخالت حکومت در حوزه فرهنگ، به شکل‌گیری «فرهنگ حکومتی» و «حکومتی شدن فرهنگ» می‌انجامد که به‌هیچ‌رو مطلوب نیست. حکومت باید عرصه فرهنگ را رها سازد تا قاعده عرضه و تقاضای فرهنگی، وضعیت آن را مشخص نماید، نه اینکه با تصرفات و دست‌کاری‌های حکومتی، این تعادل طبیعی مخدوش شود و وضعیتی مصنوعی پدید آید.

پایه‌اشت و پیرز

مقاله‌پرونده

نشریه فرهنگی - اجتماعی هیأت الزهرا(س) | شماره سی و هفتم | هفته اول آذر ماه ۹۸

۴ حیات

کثرت‌گرایی دینی، وصله ناجور عقلی، دینی وهلی

چیستی، تاریخچه و نقد و بررسی پلورالیسم و تاثیر آن بر جامعه‌ی ایران

	محسن کثیری
۹۶ کامپیوتر	۶۱ دقیقه

«همه‌ی ادیان حق هستند.» «تمام مکاتب به خدا می‌رسند و بر این اساس، هیچ کسی نمی‌تواند دیگری را قضاوت کند.» «خداوند حق را در عین وحدت، در ادیان متفاوت عرضه کرد. پس همه در نهایت در راه حق‌اند و بهره‌ای از حق دارند.» طرح این‌گونه جملات تقریبا از ۳۰ سال پیش، در ایران شروع شده است؛ زمانی که به اعتقاد برخی، عبدالکریم سروش، جدی‌ترین مدافع پلورالیسم دینی در کشور بود. بسیاری از افراد هم، نتایج رأی‌گیری‌های دهه‌ی هفتاد را نشانه‌ی حاکم بودن فضای این نظریه بر مردم ایران، در آن مقطع می‌دانند. اما کثرت‌گرایی یا همان پلورالیسم چیست؟ خاستگاه آن کجاست و آیا مورد تأیید اسلام است؟

خاستگاه پلورالیسم، انحصارگرایی مسیحیت

۱. بر اساس آموزه‌های مسیحیت، نسل انسان به دلیل گناه اولیه‌ی حضرت آدم ناپاک است و هیچ انسانی شایستگی ورود به بهشت را ندارد؛ بنابراین برای نجات انسان‌ها، لازم بود که کفارهای داده‌شود و این کفاره، همان فدا شدن حضرت عیسی (ع) (که همان خدای جسد یافته است) بود. همچنین، فدا شدن حضرت مسیح (ع) فقط باعث نجات مسیحیان می‌شود و غیر مسیحیان نجات نمی‌یابند. این دیدگاه که هم مربوط به کاتولیک‌هاست و هم پروتستان، «انحصارگرایی در مسئله‌ی نجات» نامیده می‌شود و سؤالات زیادی را به وجود می‌آورد؛ از جمله این که چرا افرادی که قبل از حضرت مسیح (ع) زندگی می‌کردند، نجات نمی‌یابند؟ و اصلا چرا باید به خاطر گناه یک انسان، افراد دیگری دچار عذاب شوند؟ از همین رو کارل رینر (۱۹۰۴ – ۱۹۸۴) «شمول‌گرایی در مسئله‌ی نجات» را مطرح کرد. به این صورت که مسیحیانی بی‌نام (anonymous) وجود دارند که دین آن‌ها مسیحیت نیست ولی به دنبال حق و پیروی از حکم الهی اند. این افراد نیز مشمول انسان‌های نجات‌یافته می‌شوند. این قضیه به «پلورالیسم نجات» معروف است.

جان هیک، پلورالیسم نجات

پلورالیسم رفتاری و پلورالیسم حقانیت

۲. به دنبال مشکلاتی که پیروان ادیان مختلف و مذاهب مختلف هر دین با هم داشتند، جان هیک، در دهه‌ی ۱۹۶۰ و در ادامه‌ی پلورالیسم نجات، «پلورالیسم رفتاری» را که بر لزوم رفتار مسالمت آمیز با پیروان ادیان دیگر تاکید می‌کرد، مطرح کرد. ۳. جان هیک اگرچه با هدف کاهش نزاع‌های مذهبی شروع به پردازش نظریه‌اش کرد، اما در نظریه‌اش، حقانیت تمام ادیان را پذیرفت و «پلورالیسم حقانیت» را مطرح کرد. او حقیقت را واحد می‌دانست و عقاید و مناسک ادیان مختلف را ارائه‌ها و قرائت‌های مختلف

از آن حقیقت واحد؛ مانند بسته‌بندی‌های مختلف برای یک کالا! و البته دسترسی به آن حقیقت را، برای هیچ انسانی، ممکن نمی‌دانست.

نقد و بررسی، اسلام و پلورالیسم

بررسی تمام دلایل جان هیک و تحلیل و تایید یا رد آن‌ها، در این متن نمی‌گنجد ولی به طور خلاصه می‌توان گفت از جمله مهم‌ترین دلایل جان هیک «امکان‌ناپذیر بودن فهم حقیقت» است که به آن اشاره شد. گزاره‌ی «فهم حقیقت ممکن نیست»، خودمتناقض است. چرا که خود گزاره یک حقیقت فرضی است و در صورت پذیرش آن، ادعا داریم که این حقیقت را فهمیده‌ایم و تایید کرده‌ایم. همچنین پلورالیسم، به شک‌گرایی و نسبی‌گرایی می‌انجامد که جایی برای فهم هیچ‌گونه حقیقتی اعم از دینی و غیردینی، نمی‌گذارد و باز خود این گزاره را نقض می‌کند.^۱

پلورالیسم نجات در اسلام

حقیقت این است که اسلام در پلورالیسم نجات، انحصارگرا نیست و علاوه بر مسلمانان دارای ایمان صحیح و عمل صالح، پیروان پیامبران الهی دیگر را که در زمان خود به تکالیف اعتقادی و عملی خویش ملتزم بوده‌اند و همچنین جاهلان قاصر را در هر دوره‌ای، که امکان دستیابی به دین حق را نداشته‌اند، نیز اهل نجات می‌داند.

سوتیتزر: خوش‌رفتاری با پیروان ادیان دیگر، وظیفه‌ی هر مسلمان

پلورالیسم رفتاری در اسلام

همچنین در مورد پلورالیسم رفتاری، با توجه آیه‌ی «خداوند شما را نهی نمی‌کند که با کسانی که با شما در مذهب جنگ نمی‌کنند، و شما را از وطنتان اخراج نمی‌کنند، به عدالت و نیکی رفتار کنید. زیرا

خداوند، عدالت‌پیشگان را دوست دارد.»^۲ و دیگر متون اسلامی، اقلیت‌های مذهبی، چنانچه با حکومت اسلامی معاهده‌ای داشته باشند، تا زمانی که به حقوق مسلمین تجاوز نکنند، می‌توانند در کشورهای اسلامی آزادانه زندگی کنند. همچنین مسلمانان نیز موظف‌اند که با آن‌ها به نیکی رفتار کنند.

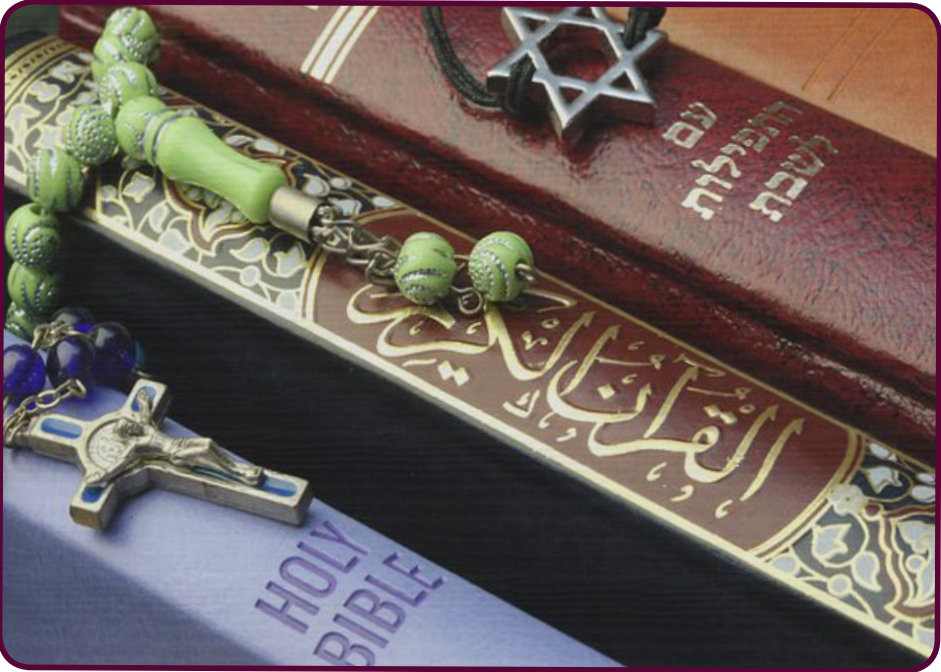
و اما پلورالیسم حقانیت

و اما درباره‌ی پلورالیسم حقانیت باید گفت دین حق تنها اسلام است و اگرچه هر مسلمانی باید به پیروان دیگر ادیان و مذاهب ناقص و حتی متعارض با اسلام، احترام بگذارد و مقابل آن‌ها خوش‌رفتار باشد، ولی لزومی در به رسمیت شناختن دین آن‌ها وجود ندارد. خداوند حق را واحد قرار داده و راه رسیدن به آن را هم اسلام معرفی کرده است. تمام ادیان دیگر مقدمه‌ای برای فهم و اجرای این راه یکتا بوده‌اند و علت اصلی اختلافات در ادیان هم، تحریف ادیان دیگر است.

در نهایت طرح یک سؤال می‌تواند ابعاد دیگری از پرونده‌ی پلورالیسم در ایران را برای ما روشن کند. می‌گویند جان هیک (نظریه‌پرداز پلورالیسم) زمانی که سال ۸۳ به ایران آمده بود، با تعجب از تبلیغ پلورالیسم در جامعه‌ی ایران گفته بود «این نظریه اصلا با جغرافیای ایران سازگار نیست؛ چراکه زندگی مسالمت آمیز میان پیروان ادیان و فرق اسلامی وجود دارد و اکثریت ایرانیان، دارای دین و آیین واحد هستند. این نظریه برای جامعه‌هایی است که در آن‌ها تنوع دینی وجود دارد و یک دین در کثرت نیست.»^۳ و سؤال این‌جاست که چه افرادی و با چه هدفی پلورالیسم را در ایران تبلیغ کردند و حتی بدون پرداختن به اصل نظریه، نتایج آن را به خورد جامعه دادند؟!

^[۱] برای مطالعه‌ی بیشتر رجوع کنید به: معرفت‌شناسی / مجتبی مصباح - عبدالله محمدی / انتشارات مؤسسه‌ی آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)

^[۲] ممتحنه - ۸

^[۳] گزارش دیدار استاد خسروپناه با جان هیک




موضوع دقیق، حساس و باریکی است ... مرز!

یک تار

مخالفانی داشته‌اند.

دین، مجموعه‌ای از مرزهاست؛ برای تمامی اعمال و رفتار زندگی بشر. آنچه خیلی مهم است و متأسفانه اصلاً به آن توجه نمی‌شود این است که مرزهای دین، قراردادی و اعتباری نیست که بر سر آن بحث کنیم، بلکه طبیعی و ذاتی است. یعنی اگر انجام چیزی در دین سفارش شده، نه برای این‌که آن چیز را با خالق هستی قرارداد بسته‌ایم، نه! بلکه آن چیز یک مرز طبیعی و ذاتی است و خالق هستی دارد در مورد آن به ما اطلاع می‌دهد. اطلاع می‌دهد که رعایت نکردن بعضی مرزها آثار وضعی دارد که هم در دنیا و هم آخرت زندگی زندگی انسان را تلخ و پر از عذاب خواهد کرد.

برداشت آخر، قرائت

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»
هرکس ا هدایت من بگراند، برا ا ندگی تنگ [سختی] خواهد بود و روز قیامت او را نابینا محسوس می‌کنیم(سوره طه آیه ۱۲۴)
((دمی کان بگذرد بی یاد رویش // از آن دم بی شمار استغفرالله))

یک تار

خدا خیلی مهربان است و کسی را عذاب نمی‌کند؛ زیرا عذاب نتیجه اعمال خود ماست و دین ما را منع می‌کند. یعنی اگر مرز را رعایت نکنی، گرفتار خواهی‌شد. شناخت این مرزها و محدوده‌شان کار دقیق و سختی است و حالا می‌فهمیم که چرا عالمان دین، در مورد بعضی مرزها دچار اختلاف می‌شوند. و حرف آخر این‌که، پوشاندن یک تار مو می‌تواند نشان «محبت» و «حمایت» و «ارادت» و «وحدت» و «عبادت» باشد و این هم رعایت یک مرز است اما به اندازه یک تار. این «یک تار» گرچه ساز و سه تار نیست ولی اگر از نامحرم پوشیده شود، می‌تواند زیباترین موسیقی بندگی را در دل‌ها و ذهن‌ها بنوازد و به صدا دربیآورد.
((همه عالم به جمالت نگرانند و ز غیرت // من دیوانه کنون با همه عالم به نبردم))

برداشت سوم: ولایت

- اگه اجازه بدیدی به پیراهن برای خودم درست کردم، می‌خوام تو بازی فینال بپوشم...
+ عزیزم ما تو یک تیم هستیم، خیلی زشته که هماهنگ نباشیم.
- وقتی من دارم تو تیم شما بازی می‌کنم معلومه که با شما... هماهنگی در میدان عمل مهمه.
+ یه مفهوم و اعتقاد از درون آدم به بیرون منتقل میشه... می‌گن از کوزه همان برون تراود که در اوست.
- قبول دارم ولی خواهشا بذاردی تو بازی کردن با شما آزادی عمل داشته باشم...
+ اینکه نوع پوشش تیم یک نوع عمل ظاهریه رو عقل هم تأیید می‌کنه و من نمی‌دونم چی باید بگم!
((این که می‌گویند آن خوشتر ز حسن // یار ما این دارد و آن نیز هم))

برداشت چهارم: روایت

امیرالمومنین علی (علیه السلام):
از خدا بترس هر چند اندک، میان خود و خدا پرده‌ای قرار ده هر چند نازک.(نهج البلاغه حکمت ۲۴۲)
((گر من آلوده دامنم چه عجب // همه عالم گواه عصمت اوست))

مرز...

اما توجه به مرز یعنی چه؟
یعنی رفتار و گفتار و پندارت را با در نظر گرفتن آن، تنظیم و کنترل کنی.
با توجه به چند برداشت بالا فهمیدیم که رعایت مرزها گاهی نشان «محبت» است و گاهی نشان «ارادت» و گاهی نشان «حمایت» و «وحدت» و گاهی هم نشان «عبادت»...! اما یک لحظه صبر کنید! می‌دانید مرزها چه چیز را محدود خواهند کرد؟ می‌دانید نقطه مقابل رعایت مرز چیست؟ بله «آزادی».
همان طور که انواع مرز را برایتان نام بردم، باید اضافه کنم که مرزهای طبیعی و ذاتی برای همه قابل پذیرش هستند و تشخیص و رعایت آنها نشانه عقل و منطق است. ولی در مقابل مرزهای قراردادی و اعتباری همیشه محل بحث و مناقشه بوده‌اند و موافقان و

محمد ایزدخواه



طلبه سطح حوزه معصومیه ۶ دقیقه

برای من خیلی سخت است که بخواهم در موردش صحبت کنم چون موضوع دقیق، حساس و باریکی است... «مرز» .. بله، مرز! خیلی مهم است. برای فهمیدن اهمیت آن به با شکوه‌ترین اثر هنری که تا کنون دیده‌اید فکر کنید. یا بدترین فاجعه‌ی انسانی که خبرش به گوش‌تان رسیده است و هزاران اتفاق و اثر خوب و بد در این دنیا. همه و همه حاصل توجه کردن و یا بی‌توجهی به «مرز» است. مرز خیلی خیلی باریک است و بسیار حساس، مثل یک تار.
اگر در هر کار یا رفتار، به آن خوب توجه کنید، خواهید دید نتیجه آن عمل شاهکار خواهد بود و بالعکس. لازمه توجه کردن به آن در هر کاری، این است که آن را خوب بشناسید. مثلاً بدانید که مرز انواع مختلفی دارد، رفتاری و گفتاری و پنداری. یا اینکه بدانید بعضی مرزها ذاتی هستند و طبیعی و بعضی‌ها قراردادی و اعتباری. اما برای اینکه بهتر بتوانم نقش این مرزها را برایتان توصیف کنم، از شما می‌خواهم که لطفاً به چند برداشت زیر توجه کنید:

برداشت اول: محبت

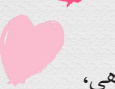
- عزیزم چرا حلقه دستت نیست؟
+ زیاد از این کارا خوشم نیامد من با تمام قلبم دوستت دارم نه فقط با داشتن یک حلقه!
- خب چرا دوست نداری این علاقه رو در ظاهر هم نشونم بدی؟
+ نباید آزادی رو ازم سلب کنی. من که مجبور نیستم.
- این اجبار نیست، وقتی کسی حلقه ازدواج داره، داره خبر میده تو دلش چی میگذره. مردم که از دلش خبر ندارن!
((گرت هواست که معشوق نگسلد پیوند // نگاهدار سر رشته تا نگه دارد))

برداشت دوم: شکایت

- داداش من! آخه از روح مادر من خجالت نکشیدی؟
با تیشرت قرمز اومدی؟ دیوونه شدی؟؟ مجلسی ختم حالت نیست؟؟؟
+ تو از درونم خبر داری؟ می‌فهمی تو دلم چه خبره؟ می‌دونی من دارم دق می‌کنم... اگه شاد نبوشم از درون می‌پُکم. اصن من دیوونه‌ام ولی تو می‌فهمی غم یعنی چی؟
- چطوری دلت راضی میشه؟ یعنی آدم عاقل تو عزای مادرش قرمز می‌پوشه؟
+ به کسی چه ربطی داره؟ خوبه مشکي بپوشم و ناراحت نباشم؟ ینی ما مادرمونم از دست بدیم نمی‌ذارید راحت باشیم، درسته؟
من دارم خودمو می‌کشم... اینا به رنگ لباسم گیر میدن...
- پس با پالتو هم میشه استخر رفت... چون بالاخره خیس که میشی!
((گر چه با دلق مُلَمَع می گلگون عیب است // مَكُنم عیب، کز او رنگِ ریا می شویم))



عاشقم بر همه عالم



حدیث: «هر که مردم را بیشتر دوست‌بدارد، خدا را بیشتر دوست داشته‌است»
آیه: «مومن کسی است که خدا را بیشتر دوست‌بدارد»
نتیجه؟ مومن مردم را دوست دارد.
منظور از «دوست داشتن» چیست؟ می‌توان گفت: «خیرخواهی، کمک‌کردن، خیررساندن، دلسوزی، مدارا کردن، گذشت و بخشش و رفع موانع خیرخواهی»، همه و همه در دایره محبت می‌گنجد.
فکر می‌کنید خدا ما را دوست دارد؟
در قرآن کریم خداوند هفده بار و به نُه گروه گفته‌است: «دوستان دارم». در ضمن بیست‌وسه بار و به چهارده گروه گفته‌است: «دوستان ندارم». به لیست «آنان که خدا دوستشان دارد» و «آنان که خدا دوستشان ندارد» نگاهی کنیم تا ببینیم خود ما در کدام گروه هستیم.

برها

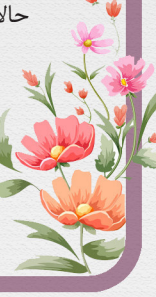
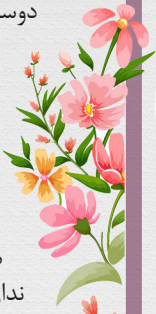
- سرفروش مغرور	- تجاوزگران
- ضیانت‌گزاران گنه‌گار	- کفران گنه‌گار
- ضیانت‌گزاران کافر	- کفران
- فسادگران	- ظالمان
- اسراف‌کننده‌گان	- متکبران مغرور
- مستکبران	- ضیانت‌پیشگان

غوب‌ها

- نیکوگزاران	- شکیب‌بین
- توبه‌کننده‌گان	- توکل‌کننده‌گان
- پاکان	- عداوت‌پیشگان
- طبیبان پاک	- پرهیزگزاران
- کران را که در راه او در هفت پیوسته	- پیکار می‌کنند

تقریباً همه ما به خاطر برخی از صفاتمان در زمره کسانی که خدا دوستشان دارد و همچنین به خاطر برخی صفاتمان در زمره کسانی هستیم که خدا دوستشان ندارد. یعنی خدا هم دوستان دارد و هم ندارد! به‌نظر تناقضی هست اما امیرالمومنین(ع) گره از این مساله می‌گشاید: «همانا خداوند بنده را دوست دارد ولی عمل او را دوست ندارد.» پس خداوند بین ذات آدمی و اعمال و صفات او قائل به تفکیک است. به عنوان مثال، هنگامی که فرزندی دروغ می‌گوید و مادرش به او می‌گوید «دوستت ندارم!» منظورش تأییدنکردن آن صفتی‌است که الان انجام‌داده. و آلا مادر خوشبختی و سعادت همین فرزند را می‌خواهد و حتی گفتن جمله «دوستت ندارم» را برای دور کردن فرزند از آن صفت ناپسند به زبان می‌آورد. حالا تو بگو محبت مادر کجا و محبت خدای مادر کجا...

اگر خدا همه را دوست دارد، چرا دستور به جهاد با ناپاکان و زورگویان می‌دهد؟ اگر ما باید همه را دوست بداریم، چرا دشمنان را لعن می‌کنیم و حاضریم خونشان را بریزیم؟
گفتیم قهر خدا نه خود آدمی را بلکه زشتی‌های او را طرد



خدای بزرگ یا خدای رحیم؟!

تلاشی در جهت تبیین مسأله غضب و رحمت الهی

چرا ما سر نماز به جای «الله اکبر»، «الله رحمان»، یا «الله ارحم» نمی‌گوییم؟ مگر در دعاها نداریم: «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبُهُ؛ ای کسی که رحمت او از غضب او پیشی گرفته است.» آیا بهتر نبود به جای «الله‌اکبر» و به‌جای «خدای بزرگ و باعظمت»، بگوییم: «ای خدای مهربان»؟ آیا این‌طوری، دلها بیشتر به نماز جذب نمی‌شد؟ چرا تا می‌اییم سر نماز از کبريائی خدا حرف می‌زنیم؟ چرا این‌قدر می‌گوییم الله‌اکبر؟ چرا نماز مملو از عظمت الهی است؟ چرا ابتدا باید عظمت خدا در دل هایمان جا بگیرد؟ چرا به‌جای عظمت خدا از مهربانی او سخن نمی‌گوییم؟ در پاسخ باید گفت این عظمت خداوند است که انسان را به سوی او می‌کشاند این عظمت خداست که وقتی در دلی وارد شد و انسان آن‌را عمیقا در دل خود حس کرد که خداوند بزرگ است تازه می‌تواند عشق و محبت خدا را درک کند و قدرت و توانایی پیدا بکند تا بتواند دستورات خدا را اجرا کند و عاشق خدا بشود. به زبان ساده‌تر باید گفت اگر می‌خواهی عاشق خدا شوی ابتدا باید عظمت و بزرگی او را دریابی. ابتدا باید در دلت عمیقا احساس کنی که خداوند عظیم است. اگر درک درستی از عظمت خداوند داشته باشیم، هیچ‌گاه با گستاخی گناه نمی‌کنیم، چون هیبت و بزرگی او را شناخته‌ای و می‌دانی که سزای گنه‌گاران چیست و همان‌طور که عظمت او را می‌دانی به مهربانی او هم امیدواری. یکی از کارهایی که می‌تواند به انسان کمک کند تا عظمت خدا را درک کند خواندن یک نماز خوب است. در نماز، بدون هیچ تکلفی در مقابل خدا می‌ایستیم و از بزرگ بودنش و از لطفش با او سخن می‌گوییم در رکوع به عظمت و بزرگی خداوند تعظیم می‌کنیم و در سجده با ذکر صفت اعلی به بلندمرتبه‌بودن خداوند اشاره می‌کنیم.

شخصی در مورد آیه «وَمَنْ يَخْلُلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى» (هرکس که خشم من بر او واجب شود، قطعاً هلاک خواهد شد.) (۸۱/ طه) از امام باقر(ع) سوال کرد که منظور از غضب خدا چیست؟ حضرت در جواب ایشان فرمودند : غضب خدا همان عقاب الهی است (که آثار گناهان خود شخص می باشد.) و هرکس که بگوید خدا از حالتی به حالت دیگر تغییر کرده است، صفت مخلوق را به خداوند نسبت داده است. (اصول کافی / ج ۱ / ص ۱۱۰) همچنین در تفسیر آیه ۳۹ سوره فاطر بیان می‌شود که خشم و غضب در مورد پروردگار نه به آن معنی است که در مورد انسان‌ها می‌باشد، زیرا خشم در انسان یک نوع هیجان و برافروختگی درونی است که سرچشمه حرکات تند و شدید و خشن می‌شود، و نیروهای وجود انسان را برای دفاع، یا گرفتن انتقام، بسیج می‌کند، ولی در مورد پروردگار هیچ یک از این مفاهیم که از آثار موجودات متغیر و ممکن است وجود ندارد، بلکه خشم الهی به معنی برچیدن دامنه رحمت و دریغ داشتن لطف از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده‌اند. (تفسیر نمونه / ج ۱۸ / ص ۲۸۴)

اثر گناه دوری از رحمت واسعه خداوند است وقتی بنده ای از بندگان خداوند از دستور حضرت حق سربچی می کند اثرش دوری از رحمت خداست نه اینکه خداوند خود بخواهد بر آن فرد غضب کند بلکه اثر انجام گناه باعث می‌شود تا فرد از رحمت خداوند دور شود.

وی حجاب را به‌عنوان حکم دین نپذیرفته‌است

شرحی بر نظرسنجی حیات

اصل دین اسلام، رحمت است اما لزومی ندارد هیچ‌گاه برخورد محکم و رویارویی خشن نداشته باشیم. عده‌ای تذکر داده‌بودند که همان‌طور که مومنین گِرد پیامبر(ص)، بین خودشان «رُحَمَاء» بودند، دربرابر کفار «اَشْدَاء» و محکم برخورد می‌کردند. برای شناخت حد و مرز محبت‌ها و مساله غضب و رحمت الهی، صفحه ۵ و ستون کناری را مطالعه کنید.

شما گفتید:

+ برخلاف نص صریح قرآن است؛ احکام قصاص و قتل و... در متن قرآن به صورت واضح ذکر شده‌اند.

+ اسلام دین کاملی هست ، به همین خاطر گاهی نیاز به خشونت هست اما اصل اسلام بر اساس مهربانی است (نظر من)

+ لازمه تمایز قائل شدن بین خیر و شر، تفاوت رویکرد و برخورد با خیرها و شرهاست. وقتی که رفتار ما با هردو یکی باشد،کشف می شود که در واقع قائل به دوگانه خیر و شر در هستی نیستیم.

+ احکام قهری در اسلام هم از سر مهربانی است.

+ «و لکم فی القصاص حیاه یا اولی الالباب». اما ترجم بر پلنگ تیز دندان، ستم کاری بود بر گوسفندان. لذا جایی که حکم به برخورد قهری با عده قلیلی می دهد در واقع رحمت و مهربانی است برای عده کثیر دیگر

فرهنگ و حکومت

در یکی دو سوال از نقش و وظیفه حکومت‌ها دربرابر فرهنگ مردم پرسیدیم. این‌که آیا حکومت به‌غیر از برقراری آزادی و امنیت برای فعالیت مردم در عرصه فرهنگ، ماموریت دیگری دارد یا خیر؛ یا این‌که بالاخره دولت باید نگران به بهشت رفتن مردم باشد یا نباشد؟! بیش از ۷۰درصد عزیزان، بر این باورند که حکومت به‌طورکلی وظیفه دارد جامعه را به‌سمت ارزش‌های الهی حرکت دهد. البته شیوه این حرکت، محل تامل بسیار دارد؛ مخصوصا آنجا که بدانیم این مسیر باید با گام‌های خود مردم طی شود. عزیزی تذکر داد که به‌هرحال، حکومت اسلامی به‌سمت خیر درحرکت است اما در عصر غیبت، بی‌نقص و عین دین نخواهدبود و باید برای تصمیماتش دامنه خطایی درنظربگیرد. بعضی کامنت‌ها حیف است ناگفته بماند:

+ راست راستش این است که حکومت‌ها، حتی در بی‌دین‌ترین جوامع، نمی‌توانند نسبت به فرهنگ مردم بی‌طرف باشند؛ بالاخره دارند فرهنگشان را به سمت‌وسویی می‌رانند که می‌خواهند. ما اما، اسلامی‌ش را خواهیم!

برای اطلاع بیشتر در مورد اساس طرح هر سوال نظرسنجی، یادداشت ویژه نشریه را (صفحات ۱، ۲ و ۳) که توضیح و نقد مولفه‌های فرهنگی «اسلام رحمانی» است مطالعه نمایید.

اجتهاد و دریافتن احکام الهی، امری علمی و دقیق است و مراجعه به فقها برای مومنین طبیعی به‌نظر می‌رسد. (در سوال ۳) بیش از ۸۰ درصد افراد، در اکثر موارد، فهم مرجع تقلید را بر فهم خود ترجیح می‌دهند.

شما گفتید:

+ اجتهاد یک فعل علمی دقیق، منطقی و همه‌جانبه است؛ اما نظر شخص من نهایتا صلاح یک جانب را می‌بیند.

+ گاهی مطمئن هستیم که فهم‌مان درست است ولی با نظر مرجع تقلیدمان متفاوت است؛ بنابراین تلفن و ایمیل به دفترشان می‌زنیم و می‌پرسیم. گاهی هم فهم خودمان می‌شود پایه عملمان.

+ اگر اجماع بر نظری باشد، فهم حضرات آیات را ترجیح می دهیم. در موارد اختلافی ولی به ادله‌ای که هریک ارائه می‌دهند نگاه و به فهمم رجوع می‌کنم.

+ طبیعتا مرجع تقلید شخص داناتری از من در مسایل دینی است و بهتر می‌داند که منظور خداوند از دستورات چیست اما انسان جایز الخطا است و لازم است گاهی در مورد یک سری از دستورات دینی که منبع قرآنی یا حدیثی ندارند کمی فکر کرد که آیا درست است یا نه.

نماز می‌خواند، حجاب اما نه!

در سوالی ۵ احوالِ نمازگزارانی را که حجاب شرعی را رعایت نمی‌کنند، پرسیدیم.

شما گفتید:

+ عدم فهم دلیل حکم برای مردم باعث سستی آن‌ها در اجرای آن می‌شود و اگر این حکم بر خلاف راحتی ظاهری هم باشد بسیار تأثیر بیشتری بر عدم رعایت آن دارد.

+ تا اعتقاد قلبی برایش پیدا نشود، حجاب نمی‌گیرد. + دیگرانی که نماز می خوانند ولی دروغ می گویند هم همین طورند. در کل افراد لغزشگاه‌های متفاوتی دارند

+ عرف جامعه، اینکه حجاب توسط دیگران عقب افتادگی و غیر خودی بودن تعبیر می‌شود

+ می‌گویند دلیلی ندارند خدا بخاطر یک تار مو مرا به جهنم ببرد. یا هر کس به سبک خودش خدایش را می پرستد.

+ وی حجاب را به عنوان بخشی از شریعت نپذیرفته است!

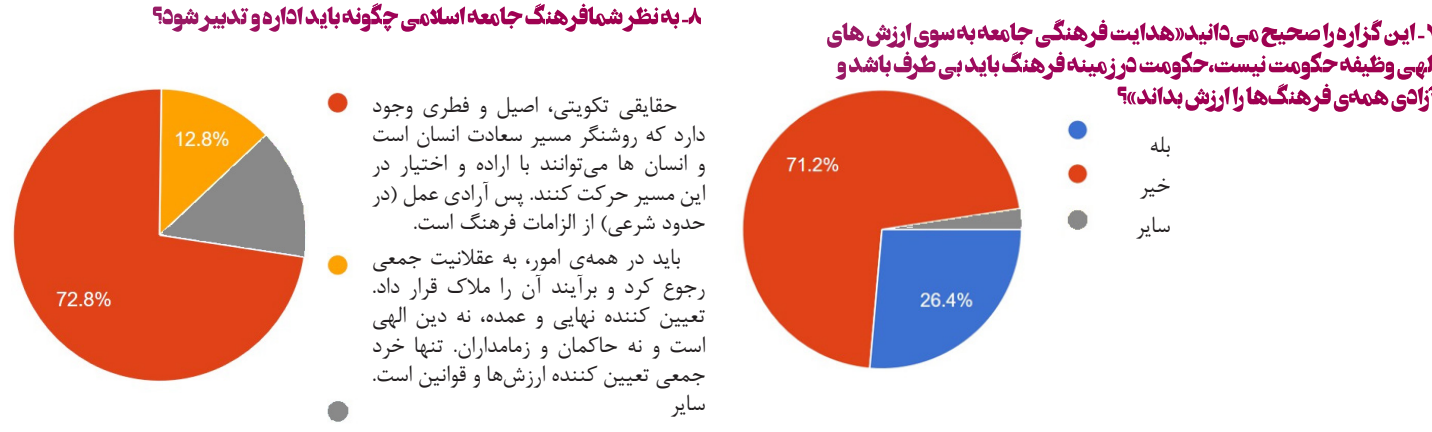
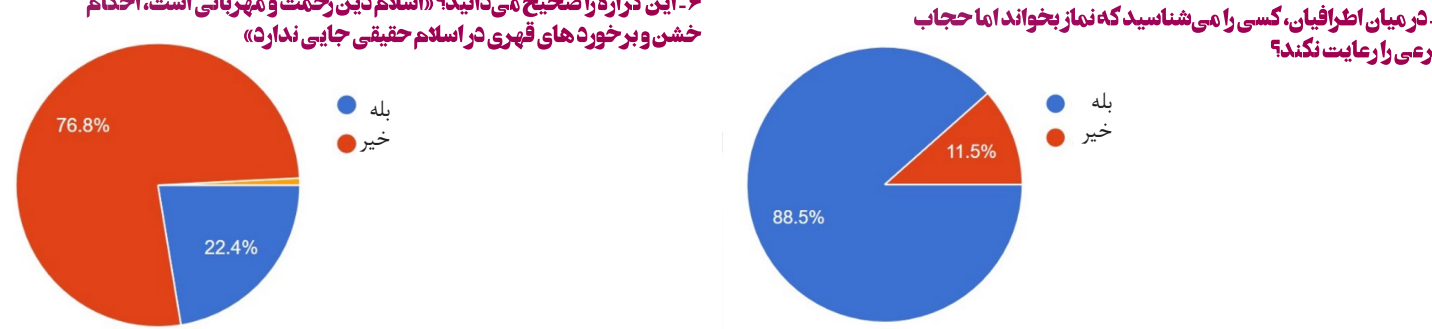
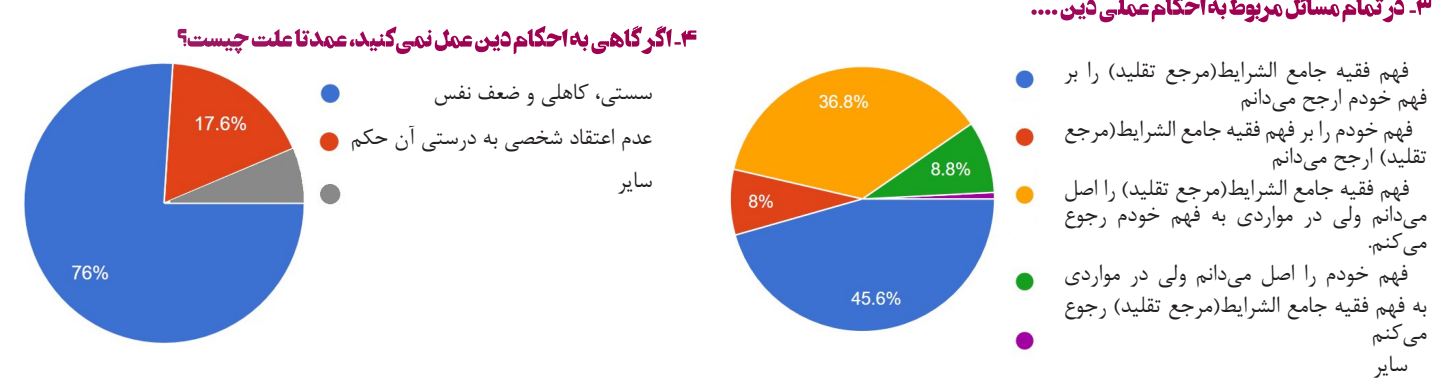
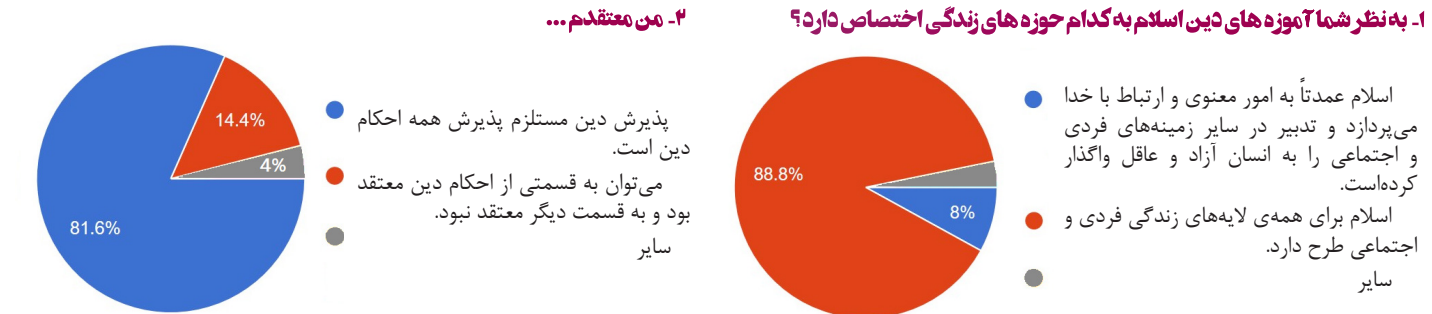
ترجم بر پلنگ تیز دندان، ستمکاری بود بر گوسفندان

بیشتر مخاطبین، فریب اساسی انگاره «اسلام رحمانی» را نخورده‌اند. نوشته‌بودیم: «اسلام، دین رحمت و مهربانی است؛ احکام خشن و برخوردهای قهری در اسلام حقیق جایی ندارند.» و حدود ۷۵درصد مخالفت کردند. برایشان مسلم بود که

هر عیب که هست، از مسلمانانی ماست

نظرسنجی حیات درمورد نگاهمان به آموزه‌های دین و اوضاع دین‌داری امروزمان

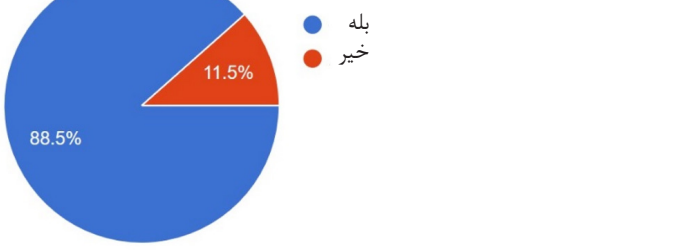
هفته پیش، به‌مناسبت ولادت پیامبر مهر و رحمت(ص)، روی کانال مکتوبات هیأت‌الزهرا(س)، سوالاتی منتشرکردیم که نگاهمان را به آموزه‌های دینی به چالش می‌کشید. سوالات بر اساس مولفه‌های فرهنگی اسلام رحمانی طراحی شده‌بودند. شرط ورود، مسلمانانی و اعتقاد به سعادت‌بخش بودن اسلام بود. می‌خواستیم ببینیم حرف‌های کج و معوجی که کم‌وبیش به اسلام منسوب می‌شود، چقدر روی نگاهمان اثر گذاشته. قطع دسترسی به تلگرام در روزهای اخیر، کمی کاسه و کوزه‌مان را به هم زد و در مجموع ۱۴۰ نفر در نظرسنجی شرکت کردند: ۸۰درصد کارشناسی، ۱۶درصد ارشد و بقیه دکتری. حالا نتایج نظرسنجی و چکیده‌ی کامنت‌های عزیزان، پیش روی شماست.



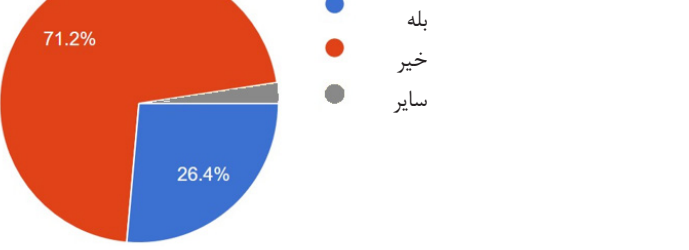
حقوقی تکوینی، اصیل و فطری وجود دارد که روشنگر مسیر سعادت انسان است و انسان ها می‌توانند با اراده و اختیار در این مسیر حرکت کنند. پس آزادی عمل (در حدود شرعی) از الزامات فرهنگ است.

باید در همه‌ی امور، به عقلانیت جمعی رجوع کرد و برآیند آن را ملاک قرار داد. تعیین کننده نهایی و عمده، نه دین الهی است و نه حاکمان و زمامداران. تنها خرد جمعی تعیین کننده ارزش‌ها و قوانین است.

۵- در میان اطرافیان، کسی را می‌شناسید که نماز بخواند اما حجاب شرعی را رعایت نکند؟



۷- این گزاره را صحیح می‌دانید «هدایت فرهنگی جامعه به سوی ارزش های الهی وظیفه حکومت نیست، حکومت در زمینه فرهنگ باید بی طرف باشد و آزادی همه‌ی فرهنگ‌ها را ارزش بداند»؟



این نوشتار قسمتی از متن سخنرانی حجت‌الاسلام کاشانی، در مراسم هفتگی هیأت‌الزهرا(س) است. برای دسترسی به متن کامل این سخنرانی به کانال مکتوبات هیأت‌الزهرا(س) [AzzahraaMaktubat@] مراجعه نمایید.

راهکار فرار از مواجهه با دین‌قلابی

چه کاری کنیم که ما گرفتار دین‌قلابی نشویم؟ دین به خاطر ماهیتش، افراد تا پای جان از آن حمایت می‌کنند، دانشگاه شما چند شهید داشته؟ ۱۲۰ و خورده‌ای، شاید جای دیگر حتی حوصله نداشتند جارو بکشند، اگر بحث دین و عاقبت و سعادت و جهاد و این‌ها نبود، کسی نمی‌رفت جانش را به خطر بیندازد. چون این مهم است، اگر من بخواهم با ادبیات دینی چیزی را جا بیندازم، در دل‌ها نفوذ دارد، هیمنه ایجاد می‌کند، گفتمان درست می‌کند، لذا همه همراهی می‌کنند، یکی از خطرات این دینداری این است که ما در فهم دین دقیق نباشیم، دیگران ببینند از ما سوء استفاده بکنند، آیا ممکن است؟ بله بسیار امکانش هست.

یک راهکارش را عرض می‌کنم، یک مثال خیلی پرتکرار، چون این قدرتی که در دین هست هیچ‌جای دیگری نیست، چه در دین حق، چه دین‌قلابی.

سوء استفاده از دین

آیا از این دین می‌شود سؤاستفاده کرد؟ بله اتفاقاً بسیار رایج است، یکی از بهترین جاها برای سواستفاده این است. **شما فکر کردید سامری اگه می‌آمد انتگرال می‌گرفت مردم دورش جمع می‌شدند؟ مثلاً می‌گفت انتگرالی که هیچ‌کس بلد نیست بیاورید من برایتان حل می‌کنم. این حرف‌ها که مشتری ندارد، گفت «فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ» از آن جایی که محل نزول فیوضات ملائکه بود، قبضه خاک برداشت و یک گوساله درست کرد، در طول تاریخ این همه مجسمه درست شده‌است، ولی وقتی این گاو صدای «ما» می‌داد مردم همه می‌گفتند ما بیشتر(!)**

یعنی با قدرت دین، سامری اگر می‌گفت موسی دروغگو است او را از بین می‌برند، ولی با الماس می‌شود الماس را برید، با دین به جنگ موسی رفت، از همان چیزی که موسی استفاده کرد و مردم را جلوی فرعون نگه داشت، از همان استفاده کرد.

یکی از خوبی‌های کار شما این است که کسی در کارتان، انتگرال و این‌ها دخالت نمی‌کند، هم کسی نمی‌فهمد، هم مشتری ندارد، ولی در کار تاریخی ما هرکس برسد دخالت می‌کند چون مشتری دارد، چون قدرت نفوذ ایجاد می‌کند، چون هیمنه ایجاد می‌کند، اقلّش این است که آن دین طرف مقابل را می‌زند.

دینداری جوگیرانه

فکر کرده‌اید چرا به پیغمبر می‌گفتند ساحر کذاب؟ چون پیغمبر که صحبت می‌کردند این‌ها بیچاره می‌شدند، پیغمبر با همه فطرت، آن‌ها را درگیر می‌کرد، حق را می‌گفت، روی آن‌ها اثر می‌گذاشت، چه چیزی بگویند؟ یا چیزی دارند که در برابرش ارائه کنند، که نداشتند، آن تقریر را تغییر می‌دهد که شما نتوانید به او دل بدهید و از آن استفاده کنید، اگر بتواند شما را به

چگونه عده‌ای با اسم دین از اعتقاد مردم سوءاستفاده می‌کنند؟

نبرد روایت‌ها



حشوی‌گری

اگر شما دنبال دین باشید، باید دنبال متخصص بروید، روش‌مندانه شما را به دین برساند. اما اگر بخواهی بازگیری کنی، باید چه چیز را در دین ترویج دهی؟ حشوی‌گری را. در روایات همه چیز هست. شما اگر به یک عالم بگویند وسائل الشیعه را ترجمه کن، داد می‌زند. چون وقتی می‌گویند وسائل الشیعه، همه‌اش قال الصادق، قال الباقر است. اما فقیه، عالم این‌ها را قال الصادق، قال الباقر حساب نمی‌کند. می‌گوید این‌ها نسبت‌هاست، باید بررسی کنیم کدام نسبت می‌شود داد و کدام نمی‌شود داد. کسی که می‌خواهد نسبت دهد، فقط نسبت می‌دهد. اما کسی که می‌خواهد تحقیق کند، به هر چیز که می‌رسد باید توضیح دهد چرا قبول یا رد می‌کند. آن یکی چرا رد است؟ آن طرح چرا رد است؟ آن نقل چرا رد است؟

عده‌ای می‌نشینند، فکر می‌کنند که چگونه با دین پیغمبر بازی کنند. اگر جامعه عاقل باشد، هرکس حرف می‌زند، می‌روند با متخصصین چک می‌کنند، که این چه می‌گوید؟ در این حالت چرت و پرت گفتن قبیح می‌شود؛ آبرویش می‌رود. ولی الان اینطور نیست. راحت با دین بازی می‌کنند. چرا؟

من می‌خواهم با شما معامله کنم، ماشینم را با شما معامله می‌کنم، پولش را نمی‌دهی؛ خانه‌ام را به نامت می‌زنم، پولش را نمی‌دهی؛ حالا خانه‌مادرم را به نامت می‌زنم که می‌خواهی پولش را ندهی؛ بعد ان‌شالله باغ همسایه‌مان را به نامت می‌زنم که پولش را ندهی؛ خب هیچ کس قبول نمی‌کند؛ مگر اینکه شما به پیغمبر ببندی؛ اگر به پیغمبر ببندی دیگر کسی جرأت نمی‌کند چیزی بگوید.

دهانش بسته می‌شود. این همان حشوی‌گری است. پز عقلانیت می‌دهد اما وقتی می‌خواهد حرفی بزند، با ابزار دین ابلهانه سخن می‌گوید. چون دیگر اسکیمو هم باشد می‌فهمد امروز ماهی گرفتم دادم، پولش را ندادی، فردا فک شکار کنم، پایش را هم بهت نمی‌دهم؛ مگر اینکه شما از مقدساتش استفاده کنی. این همان حشوی‌گری است، در لباس مدرنیت. بازی می‌کنند با ما. ظاهراً هم حال می‌دهد. چون مدام تکرار می‌کنند. چون مردم فراموش می‌کنند.

یک شیخ همیشه ثابت است

گوش دادن نداشتم. شاید چون به جای روضه‌های پر سر و صدا در فضایی آرام و از مادرم داستان را می‌شنیدم، شاید هم به دلیل فضای باطن‌دار آسدجمال بود، اما از هرچه بود داستان حر سخت به دلم نشست. به نظرم آمد حر آن شخصیتی بود که آنطور که باید دیده و شنیده نمی‌شد.

حر انگار از جنس خودمان است. راحت‌تر می‌فهمش. سودای قدرت دارد؛ پول و دنیا و عافیت می‌خواهد؛ دلبستگی دارد، پایش می‌لغزد، اشتباه می‌کند، ملغمه‌ای‌ست از نیکی و بدی، از اشتباه و درست. مثل خودم، مثل همه‌مان.

به آن لحظه فکر میکنم که حر باید آن تصمیم سخت را می‌گرفت، به کشمکش درونی‌اش، به ترس‌ها و شک‌هایش، آنقدر که بر تنش لرزه انداخته بود. اما در آخر توانست که بایستد، از مال و منصب و آرزوها و دلبستگی‌هایش دست بکشد و برای آنچه که حق می‌دانست همه چیزش را فدا کند. آنگاه حریت و آزادگی را بار دیگر به نام خود درآورد.

در سرویس «هامون» حیات در تلاشیم تا روضه‌هایی که زندگی کرده‌ایم را بازگو کنیم؛ اینجا محلی برای روایت‌های ما از خودمان و هیأت است. متنی که مطالعه کردید هامون سوم بود. ادامه آن را می‌توانید در صفحه ویرگول و کانال مکتوبات هیأت‌الزهرا(س) مطالعه کنید. هامون بعدی را شما روایت کنید: @AzzahraaMaktubat

زده‌های خاک‌هامون گر باید بوی او

هر کی عطا شود تا بر کشیده‌بال‌ها

شکر خدا که فاطمه‌ما را خریده است

امام حسین(ع) خواستم که کمک کنه. خدا روشکر که از بزرگ و کوچک هم به کمک اومدند و تونستیم کار رو انجام بدیم. کمی بعدتر هم که اربعین بود و اولین سفر با کاروان دانشگاه. سفری ۱۱ روزه پر از اتفاقات عجیب و غریب. بیشتر از این واقعا سخته که جلوی گریه‌ام رو بگیرم. خدا رو صد هزار بار شکر میکنم بابت حضور در این جمع بی‌ظنیر. دوستانی در این جمع پیدا کردم که تا ابد حاضر نیستم از اونا جدا بشم و همه این اتفاقات خوبی که در این مدت سه چهار سالی که در فضای هیأت‌الزهرا(س) دانشگاه شریف برام اتفاق افتاد رو مدیون لطف نظر خود ائمه و امام حسین(ع) هستم.

متنم رو با جمله‌ای که روی کیک تولد یکی از بچه‌های هیأت نوشته بودیم، تموم میکنم:

شکر خدا که فاطمه‌ما را خریده است

هرسالمان است؛ اما اولین سوسوی پس ذهنم از محرم و عاشورا و امام حسین، از شعله‌های لرزان دیوار آجری نور می‌گیرد. آسدجمال بعد از مراسمات پر شور و صدایش، به دیوار آجری بلند شیب‌دارش معروف است که هر شام غریبان سراسر شمع و نور می‌شود. از پیر و جوان، یک تو رفتگی و یا برآمدگی پیدا می‌کنند و هر کدام به نیتی شمعِی بر دیوار روشن می‌کنند. در اطراف هم بساط دست‌فروشانِی که شمع و خرما و نمک و چای و لیوان و خلاصه هرآنچه برای نذر کردن و حاجت‌گرفتن لازم می‌بینند، پهن است. ما مشتری پر و پا قرص هرساله شمع‌ها هستیم. هر کدام یک بسته شمع می‌خریم و چنان دو چشمی می‌پاییمش که انگار غنایمی نایابند در آن شمع‌بازار.

من هر سال دو شمع بر دیوار می‌افروزم و آنقدر خیره می‌شوم به شعله‌شان تا آرام آرام آب شوند؛ یکی به نیتی که سال به سال تغییر می‌کند و دیگری به نیتی ثابت. به نیت حر عاشورا.

از همه داستان‌های عاشورا، از حسین(ع)، سرور شهیدان کربلا، از زینب(س) که برایم نماد ایستادگی و سخنوری شجاعانه است و پدرم به بهای نذر زنده دنیا آمدنم مرا هم‌نامش ساخت، از عباس(ع) که حسین(ع) پس از او راه چاره را بر خود بسته دید، داستان حر برایم جنس دیگری دارد.

به گمانم یکی از همان شب‌هایی بود که از پس از شیطنت بی‌امان و دعوای مختصر خادم‌ان، پناه برده بودیم به دعا و صحبت‌های مادرم و او داستان حر را برایمان تعریف کرد.

نمی‌دانم چرا، شاید چون در آن زمان کار دیگری جز

زینب شعبانی - ۹۳ کامپیوتر
سرویس روایت «هامون» ۴ دقیقه

به قول مادرم، آسدجمال از آن حسینی‌های باطن‌دار است. از آن‌ها که در کوچه پس‌کوچه‌های مولوی مأمّن مردم محل و میزبان همیشگی دسته‌های محرم است. از آن‌ها که از ازدیاد جمعیت جای سوزن انداختن نیست و غلغله رفت و آمدش را کمتر جایی دیده‌ام.

اما برای من آسدجمال، اول، خاطره خوش حلوائی خوش عطرِ شام غریبانی‌ست که هر سال درست می‌کنیم و بعد، دیوار آجری سرتاسر شمعش. هر سال نذر داریم دو سینی بزرگ حلوا بپزیم و با تمام شدن روضه، در حسینی‌ه بچرخانیم.

راستش را بخواهید روضه‌های آسدجمال از همان کودکی چندان به دلم نمی‌نشست. از آن پر سر و صداهایی‌ست که بیشتر از شور و حال، سرم را به درد می‌آورد. من عاشق آن سکوت ته‌مانده شبم که حلوائی داغ را میان باقی‌ماندگان شام غریبان پخش می‌کنیم. معمولاً تا آخر شب همان جا در جمعیت پراکنده حسینی‌ه می‌مانیم. حلوا پخش می‌کنیم و حرف می‌زنیم. بچه‌تر که بودیم از خلوت حسینی‌ه برای شیطنت و بالا رفتن از منبر چوبی بلند نهایت بهره را می‌بردیم و گاه که شیطنت از حد می‌گذشت تشر از روی خستگی و دل‌سوزی خادمی، گوشه‌گیرمان می‌کرد. بعد با بزرگ‌ترها به حرف و گاه به دعا و زیارتی می‌نشستیم. این سال‌ها اما شاید به جبران کودکی، آخرشب با باقی جوان‌ترها دست به کار می‌شویم و جاروها را از دست هم می‌قاییم تا جاروی فرش‌ها نماند به پای خادم‌ان خسته از غلغله آن روزها.

هم‌زدن آرد، پختن حلوا، آخر شب‌های حسینی‌ه و جاروی فرش‌ها برنامه حذف‌نشدنی محرم

محمد مهدی گرچی- ۹۵ کامپیوتر
سرویس خاطره «دفتر هیأت» ۲ دقیقه

یه پوشه‌ای تو کامپیوترم دارم به اسم خاطرات که توی اون همه‌ی عکسا و فیلمای از اول دبیرستانم تا همین امروز رو نگه می‌دارم. وقتی به قسمت خاطرات دانشگاه میرم و چشمم به اتفاقات و برنامه‌هایی میفته که به واسطه بودن و نفس کشیدن تو فضای هیأت در اونها حضور داشتم، ناخودآگاه گریه‌ام میگیره. یاد پابوس می‌افتم و تیم تدارکاتش که توش حضور داشتم. تیمی که عمیقاً دوستشون دارم. تیمی که تقریباً بدون استراحت از ۷ صبح کارش رو شروع می‌کرد و تا پاسی از شب هم مشغول کار بودند و واقعا برام جالب بود که برعکس خیلی از کارهای دانشجویی که آدم‌ها از زیرکار درمیرن و پشت هم رو خالی می‌کنن، یه تلاش عمیقی رو شاهد بودم که شبیهش رو هیچ جای دیگه‌ای در دانشگاه ندیدم. باز هم که بین